

## سفر حقوق دان به ادبیات و فلسفه

زنو، خاطرات یک پسر بچه ناغلا، حقوق و ادبیات، منم فرانکو. در عرصه اندیشه سیاسی هم ترجمه‌هایی دارند که بعداً به آن می‌پردازیم.

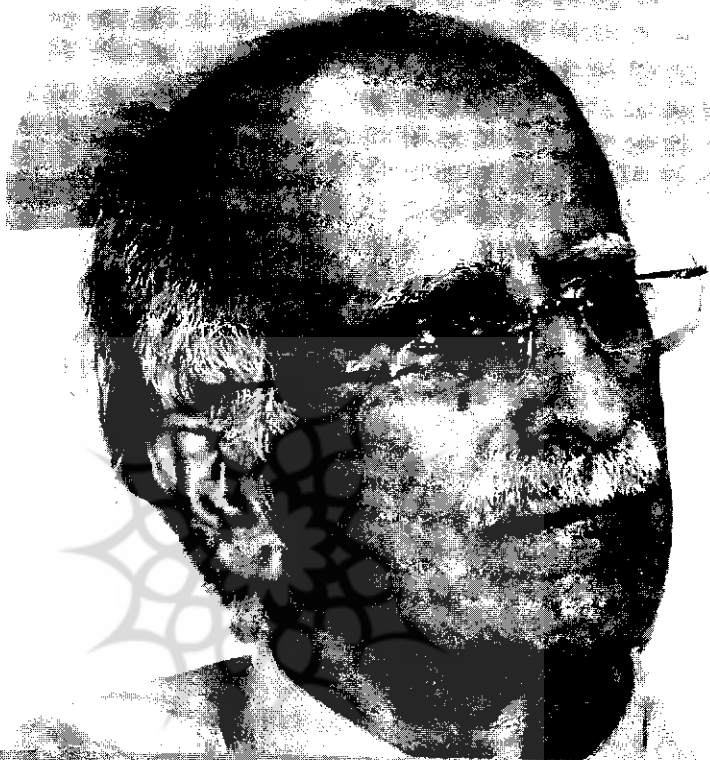
**کتاب ماه ادبیات و فلسفه** یکی از نشستهای خود را به بررسی کارنامه علمی ایشان اختصاص داد که با حضور دکتر سعید محبی و کاوه میرعباسی برگزار شد. آنچه می‌خوانید حاصل این نشست است.

\*\*\*

■ **مرتضی کلانتریان**: صحبت کردن درباره کارهایم برای من کار آسانی نیست. مقدار زیادی از این کارها در دسترس نیست و من اگر صحبتی هم بکنم فایده‌ای ندارد، چون هیچ وقت فرصت خواندن بسیاری از ترجمه‌هایم را نخواهید یافت. وقتی آقای محمدخانی برای حضور در این جلسه به من تلفن کردند من در یک شرایط روحی خیلی سختی بودم. در وضعی نبودم که مقاومت کنم و بگویم نمی‌توانم بیایم. نتیجتاً پذیرفتم. کسی که می‌خواهد مطالبی بگوید، باید کمکی به فرهنگ این مملکت باشد

با مروری بر تاریخ ترجمه آثار فلسفی و ادبی در چند دهه اخیر پی می‌بریم که نویسندگان و مترجمانی که از عالم حقوق به عرصه ادب و هنر و اندیشه آمده‌اند، خدمات چشمگیری به ادبیات و فلسفه کرده‌اند. محمدعلی فروغی، منوچهر بزرگمهر، حمید عنایت، فؤاد روحانی، محمدحسن لطفی و محمدعلی موحد از این شمارند.

مرتضی کلانتریان نیز از جمله مترجمانی است که تحصیلات حقوقی دارد و برخی از آثار او در حوزه ادبیات و فلسفه است. کلانتریان در ۱۳۱۱ ش. در تنکابن متولد شد. فارغ التحصیل لیسانس حقوق از دانشگاه تهران و دکترای حقوق از دانشگاه پاریس است. وی در گذشته قاضی دادگستری تهران بوده و هم اکنون بعد از بازنشستگی، وکیل دادگستری است اما وکالت نمی‌کند. اولین اثر ترجمه او **لطف دیررس** از آلن پیتون است که انتشارات نیل در ۱۳۴۸ منتشر کرد. آثار ترجمه شده دکتر کلانتریان در حوزه ادبیات بدین ترتیب است: **لطف دیررس**، **مرگ کثیف**، **دایی من بنژامن**، **نقطه ضعف**، **سیمای زنی در میان جمع**، و **جدان**



پروفسور محمود آذر، استاد ادبیات و فلسفه

اصلاً شناخته شده نبود. دکتر رحیمی وقتی ترجمه را دید گفت باید چاپ کنی. آن را به انتشارات آگاه برد. دوست مشترکمان آقای حسین خانی که آن موقع مسئولیت انتشارات آگاه را داشتند - و الان آگاه را دارند که گویا دخترشان مسئول آن هستند - این کتاب را منتشر کردند. آنچه در این کتاب فوراً نظرم را جلب کرد، ساختار آن بود. من، خواننده‌ای که عاشق فاکتر، داستایوسکی، همینگوی، هرمان هسه، پیراندللو و بسیاری دیگر که در ادبیات جهان وزنه‌ای هستند، بودم، ناگهان به رمانی برخورد کردم که به هیچ رمانی شبیه نبود. رمان نو، حتی اگر قسمت اول **خشم و هیاهو** را نگاه کنید - که می‌توان گفت نو است - کل اثر ساختار دیگری دارد و به گونه دیگری است. اما این رمان، رمان خاصی بود. من اینجا از خود رمان حرف نمی‌زنم. صحبت فقط و فقط به خاطر یادآوری از دکتر رحیمی است.

در مورد ترجمه **قرارداد اجتماعی** هم تردید داشتم. **قرارداد اجتماعی**، تنها کتاب سفارشی است که من ترجمه کردم. چون مترجم حرفه‌ای نیستم و یکی از عللی که گفتم نمی‌بایستی در این

و تصور نمی‌کنم گفته‌های من در این زمینه کمکی بکند. من بیشتر دلم می‌خواست کسانی بیایند که در این زمینه فعال‌تر هستند و کتابهایشان در دسترس عموم است. کتابهای من به جز بعضی از کتابهای حقوقی کمتر این شانس را دارد که در اختیار عموم باشد. به همین دلیل هم من از دو یا سه کتاب نام می‌برم و این هم به خاطر یادآوری از عزیزانی است که برایم همیشه ارزش داشتند. ابتدا به **قرارداد اجتماعی** و **مرگ کثیف** که هیچ رابطه‌ای هم باهم ندارند اشاره می‌کنم، که نخستین، کتاب فلسفی - اجتماعی بسیار سنگین و دیگری رمانی نو است. اگر از این دو کتاب حرف می‌زنم به خاطر این است که در سرنوشت ترجمه این دو اثر، دوست عزیزی که ما چندی پیش غریبانه سالروز درگذشت او را گرامی داشتیم دخالت داشت. یعنی دکتر مصطفی رحیمی، دوستی که واقعاً برای من در ابعاد مختلف ارزش داشت. کمتر پیش می‌آید نام ادبیات، جامعه‌شناسی، سیاست و فلسفه باشد و یادی از مصطفی رحیمی نشود. او برای من بسیار عزیز بود. یکی از این دو کتاب رمانی نو است به نام **مرگ کثیف** که نویسنده‌اش

جلسه شرکت کنم همین است، زیرا کار اصلی من ترجمه نیست. دوست عزیزم آقای حسین خانی، مدیر نشر آگه، از من خواستند **قرارداد اجتماعی** را ترجمه کنم. من احترام زیادی برای دکتر زیرک زاده قائل بودم و ترجمه آن مرحوم از **قرارداد اجتماعی**، کتاب بالینی دوران دانشجویی من بود. فکر می کردم ترجمه من از **قرارداد اجتماعی** نوعی بی حرمتی به خاطر دکتر زیرک زاده محسوب می شود. دکتر رحیمی با نظر من موافق نبود. آقای حسین خانی چهار چاپ مختلف از **قرارداد اجتماعی** روسوراکه در یک فاصله کوتاه توسط چهار ناشر فرانسوی به چهار شیوه و تفسیر مختلف منتشر شده بود برایم فرستاد که یکی از آنها را به سلیقه خودم برای ترجمه انتخاب کنم. ملاحظه بفرمایید، کتاب **قرارداد اجتماعی** راژان ژاک روسو در دو بیست و چهل سال پیش می نویسد، ولی چهار ناشر فرانسوی در ظرف یک سال با تیراژی بالا و هر یک به کیفیت جداگانه ای آن را چاپ می کنند و به بازار می فرستند، ولی ناشران ما با تیراژ دو هزار نسخه به زحمت می توانند بهترین کتابهایشان را در ظرف دو سال به فروش برسانند! کاری به ترجمه ام از **قرارداد اجتماعی** ندارم، کتاب در کتابفروشیها وجود دارد و هر کس می تواند هر گونه قضاوتی درباره آن بکند. قصدم یادای از دکتر مصطفی رحیمی است، که در **بخارا** نقدی نوشت و اسمش را هم «قرارداد اجتماعی دیگر» گذاشت. روانش شاد باد.

از دو کتاب دیگر هم صحبت می کنم، که هر کدام برای من آمیخته با خاطرات شیرین با دوستانی است که -دریغ- در میان ما نیستند اما نام و یادشان زنده است. یکی اولین کتابی است که ترجمه کردم، به نام **لطف دیررس**. صحبت از این اثر باز به خاطر یادآوری از عزیزی یا بهتر بگویم دو عزیزی است که از پیش ما رفته اند. **لطف دیررس** از یک نویسنده گمنام آفریقای جنوبی به نام آلن پیتون است. کتاب، ضد تبعیض نژادی است. اما آنچه برایم جالب بود این بود که می دیدم مطالبی در کتاب وجود دارد که با روال داستان نمی خواند، یعنی جزو بافت داستان نیست و مشخص نیست که از کجا آمده است. تا اینکه یک بار سرنخی پیدا کردم و دیدم این کتاب به بخشهایی از کتاب مقدس یعنی تورات و انجیل مربوط است. دین من به آلن پیتون و **لطف دیررس** این بود که ناگزیر شدم دوبار کتاب مقدس را از اول تا آخر بخوانم. این امر کمک بزرگی بود در ترجمه های ادبی، حقوقی، سیاسی و فلسفی بعدی من.

اما دو عزیز از دست رفته که در ابتدا از آنها حرف زدم، یکی شادروان عبدالله توکل بود که **لطف دیررس** به لطف او توسط انتشارات نیل منتشر شد. دیگری مرحوم دکتر مجید کیوان، پزشک انسان دوستی که نظیرش را کم دیده ام. دکتر کیوان، پس از انتشار **لطف دیررس** به من گفت از میدان مخبرالدوله ردمی شدم، دیدم یک کتابفروشی در اول کوچه قرار دارد (مقصودش کوچه ای بود که انتشارات نیل در سر آن بود و اگر درست یادم

باشد نام کوچه رفاهی بود) وارد شدم. گفتم **لطف دیررس** دارید؟ ناگهان صاحب کتابفروشی و دو شاگردش به طرف من هجوم آوردند و گفتند آقا چند تا می خواهید؟ گفتم معلوم است یک نسخه. گفتند آقا این چه فرمایشی است هر چند تا نسخه می خواهید ببرید و به دوستانان هم هدیه بدهید، اصلاً پولش را ندهید یا هر وقت از اینجا رد شدید لطف بفرمایید. شما پس از شش ماه اولین کسی هستید که می خواهید این کتاب را بخرید! روانش شاد باد.

کتاب دیگری که می خواهم درباره اش حرف بزنم **رؤیا و تاریخ** اثر کلود ژولین است.

پس از ترجمه چند کتاب خیلی از خودراضی بودم، به قول مشهور خیلی از خودمان خوشمان می آمد! دوستی داشتم که بیست و پنج سالی است از میان مارفته است. این دوست نازنین، بانوی قصه های کودکان ایران، خانم فردوس وزیری بود. بانویی که پانصد قصه برای بچه ها نوشته است و امروز حتی کسی نامش را هم به یاد ندارد.

پس از پایان ترجمه **رؤیا و تاریخ** از فردوس خواستم که این کتاب را با هم بخوانیم. یکی - دو صفحه ای که خواندیم دیدم ایرادهایی می گیرد که خیلی بنی اسرائیلی است. به هر حال بیشتر از پنج یا شش صفحه نتوانستیم جلو برویم. به او گفتم فردوس، تو آن قدر برای بچه ها قصه نوشتی که طرز فکر و نحوه نوشتن هم بچگانه شده است. تو اصلاً قدرت درک یک نثر سنگین سیاسی فاخر را نداری و نثر سیاسی رانمی فهمی، حتی نمی توانی نثر کلود ژولین را درک کنی. گفت: راست می گویی. واقعیت قضیه همین است که تو گفتی. تو دکتر حقوق و قاضی هستی و کتابهای زیادی ترجمه کرده ای. من یک دیپلم پنج متوسطه دارم و عقلم به این چیزها نمی رسد. اما این صفحات را ببر و در خانه بخوان، اگر باز هم دیدی نثر شلاقی، مطمئن، سنگین و سیاسی است، بهتر است به همین ترتیب چاپ شود. اما اگر دیدی که این طور نیست چون شخص منصفی هستی، جمله هایت را سبب - اصطلاحی است که خودش به کار برد. وقتی در خانه آن را خواندم دیدم نثر ترجمه ام آن قدر دست انداز دارد که خودم خجالت کشیدم و از آن غروری که داشتم، پایین افتادم. ترجمه را ویراستم و نثر آن را ویراستم و کتاب چاپ شد. حالا نمی دانم نثری که از کار درآمد چگونه بود. روانش شاد باد.

اما درباره کتاب **رؤیا و تاریخ**، یک خاطره هم با عزیزی دارم که عمرش به بلندی آفتاب دراز باد. وقتی کتاب را دوست عزیزم دکتر روح الامینی دید گفت این چه عنوانی است که برای کتاب انتخاب کردی؟ تو پدر کتاب را در آوردی! همه فکر می کنند این کتاب یک کتاب روان شناسی یا تعبیر خواب است. گفتم: چه کارش کنم اسم کتاب همین بود، من که نمی توانستم تغییرش بدهم. گفت: نه، بسیار کار بدی کردی. دو یا سه هفته قبل هم با مترجم توانایی که از آثارش لذت می برم، برخورد کردم. به من



گفت که کتاب سیمای زنی در میان جمع ترجمه زیبایی است اما کاش این عنوان را برایش انتخاب نمی کردید و همان «عکس دسته جمعی با خانم» را می گذاشتید. من یاد گفتم و گوی آقاجنی و ظل السلطان افتادم، خلاصه اینکه نمی دانم با کدام ساز برقصم. در پایان اشاره ای کوتاه به ترجمه های ادبی ام می کنم. تمام ترجمه های ادبی من کتابهایی است که با طرز تفکر نویسندگان آنها احساس نزدیکی می کنم و در همه آنها انسان و ارزشهای انسانی جایگاه اصلی را دارد.

در همه این کتابها، طنزی ظریف موج می زند که در یادداشتهای یک پسر بچه ناقلان و دایمی من بزمان ساده و زودپای، در مرگ کثیف و لطف دیررمی اندوهگین و دردآلود، در منم فرانکو و وجدان زنگ زنده و سوزان، در سیمای زنی در میان جمع و نقطه ضعف سرشار از دلسوزی و همدردی است.

□ محمدخانی: چه کتابی از ادبیات کلاسیک، کتاب بالینی شماست و بر نثر ترجمه شما تاثیر گذار بوده است.

■ کلانتریان: کتابی که همیشه به آن رجوع می کنم و خیلی به آن علاقه مندم، تاریخ بیهقی است که واقعا از آن لذت می برم و کتاب تاریخ مشروطیت کسروی که از این کتاب هم به خاطر یک سری واژه هایی که به کار برده و در ادبیات فارسی جا گرفته و پذیرفته شده، خیلی استفاده می کنم و احساس می کنم برای نثر من تأثیر گذار بوده است. شعر حافظ هم که جداست. حافظ کسی است که هر روز و هر ساعت به آن رجوع می کنم و این اواخر چنان درگیر او هستم که نمی توانم از او رها شوم و این امر به صورت مرض درآمده است. تمام مدت نشسته ام و حافظ می خوانم. در

گذشته هم همین طور بود. مطمئناً گلستان هم کتاب دیگری است که نمی توانم ذکر نکنم. اما چطور می توان از حکیم توس، پرآوازه ترین شاعر پارسی گوی، مولانا یا نظامی حرفی نزد، همه این بزرگواران بی نظیرند، اما الفتم با تاریخ بیهقی به گونه ای دیگر است.

■ کاوه میرعباسی: البته دکتر کلانتریان به فروتنی شهره اند و آغاز گفت و گوی ایشان هم گواه همین ادعا بود. هر چند که ایشان کار ترجمه را به عنوان کار جنبی انجام می دهند، اما خدماتی که در عرصه فرهنگ انجام داده اند از خیلی مترجمان حرفه ای بیشتر بوده است. دقیقاً به همین علت که شغل و حرفه اصلی ایشان مترجمی نبوده، یک امتیازی برایشان فراهم کرده که به نظر بسیار کمیاب است و کمتر مترجمی می تواند در وهله اول توفیقش را به دست آورد و در مرحله بعد شهامتش را داشته باشد که در چنین مسیری حرکت کند. مترجم حرفه ای یا توجهش به بازار است و می خواهد کتابهایی ترجمه کند که فروششان تضمین شده یا اگر انگیزه مالی ندارد و برای کسب اعتبار اقدام به ترجمه می کند، معمولاً به سراغ آثاری می رود که شاهکارهایی تثبیت شده اند. یعنی آثاری که اگر هم از نویسنده شان اثری چاپ نشده اما سالهای سال است که اسمشان را شنیده ایم. مثلاً من از پانزده سالگی اسم پروست و در جست و جوی زمان از دست رفته را شنیده بودم. در همان زمان هم اسم اولیس را شنیده بودم. به هر صورت این آثار از قبل تعدادی خواهان بالقوه دارند که اگر بگویم. منفعت اقتصادی به دنبال ندارند، حداقل اعتبار می آورند. حالا که فهرست آثار ادبی ایشان را نگاه می کنم، غیر از کتاب هاینریش بل، به هیچ اسمی که پیش از انتشار کتاب او، حتی در



محافل فرهیختگان ایرانی شناخته شده باشد، بر نمی خورم. خیلی از نویسندگان خارجی، با همت ایشان معرفی شدند، مثل ایتالو اسووو با **رمان وجدان زنو**، کلود تیلیه با **رمان دای من پزاهن**، ساماراکیس با **رمان نقطه ضعف** و همین طور نویسنده‌ای که به نظرم بیشترین زحمت را از ایشان برده است و بیشتر از همه مظلوم واقع شده مانوئل واسکز مونتالبان است با **رمان منم فرانکو**. اینها چهار نویسنده هستند که آثارشان الزاماً شاهکارهای تثبیت شده نیستند، ولی آثار ارزشمندی به شمار می‌روند. این آثار یا ضروری‌اند یا مهم‌اند و یا حداقل مغتنم هستند. مثلاً **دای من پزاهن** را نمی‌شود جزو شاهکارها حساب کرد اما داستانی است که خواندنش ارزشمند است. وقتی می‌گویم ضروری هستند، بد نیست مثالی بیاورم: مدتی پیش در مصاحبه‌ای که با آقای درویشیان شده بود، می‌گفتند که کتاب **سالهای ابری** را بعد از **پاپروونه‌های زاهاریا** استانکو چاپ کردند. در حالی که زاهاریا استانکو اگر بخواهیم خیلی ارفاق کنیم، نویسنده خوبی است. نویسنده دولتی رومانی در دوران چائوشسکو و رئیس کانون نویسندگان بود. ولی ترجمه درخشانی که شاملوارائه کرد باعث شد انگیزه‌ای شود که یک اثر ارزنده ایرانی به وجود بیاید. با **رمان نقطه ضعف** که بر اساس آن یک فیلم ارزنده فارسی ساخته شد. همین طور **رمان وجدان زنو** که نویسنده بسیار ارزنده‌ای را با شاهکارهایش به ما معرفی کرد.

من ترجیح می‌دهم صحبت‌م را با آخرین اثر ایشان در حوزه ترجمه رمان شروع کنم که بیشتر از همه در حقیقت اجحاف شده است. یعنی **رمان منم فرانکو** نوشته مانوئل واسکز مونتالبان چون همان طور که خودشان اشاره کردند، اغلب کتابهایشان در دسترس نیست، اما این کتاب روی دست ناشر مانده است.

می‌خواهم مقداری درباره مانوئل واسکز مونتالبان صحبت کنم. تا ارزش این رمان و ترجمه آن به زبان فارسی هم معلوم شود. مونتالبان یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر اسپانیا است. یعنی فقط رمان نویس نیست؛ متفکر است، شاعر است، رساله‌نویس است، صاحب نظر سیاسی است و تقریباً می‌توان گفت که یک روشنفکر همه فن حریف است. شاید کمی در حق او اغراق می‌کنم اما او بزرگ‌ترین پلیسی‌نویس اسپانیا و یکی از بزرگ‌ترین پلیسی‌نویسان دنیاست. من به ادبیات پلیسی و به خصوص کسانی که توانسته‌اند آثار پلیسی‌ای پدید آورند که هم تراز آثار برجسته ادبی باشند، ارادت خاصی دارم و عقیده دارم که واسکز مونتالبان هم دقیقاً از همین نویسنده‌هاست. در ۱۹۳۹ به دنیا آمد. کودکی‌اش مصادف بود با سالهای بعد از جنگ داخلی اسپانیا. اولین کتابش را در ۱۹۶۳ با نام گزارشی درباره اطلاع‌رسانی که رساله‌ای درباره وضعیت مطبوعات بود، نوشته است. بعد یک مجموعه داستانی نوشت به اسم **سه داستان نمونه** که عنوان کنایه‌ای است به مجموعه داستان معروف سروانتس با عنوان **داستانهای نمونه** و این درست برعکس است. داستانهای تجربی هستند. ارزش ادبی‌شان کمتر از ارزش تجربی‌شان است. مجموعه آثاری که بیشترین شهرت را برای مونتالبان ایجاد کرد، مجموعه داستانهای پلیسی‌اش است. داستان پلیسی که شخصیت اصلی‌اش، کارآگاهی است به اسم **پیه کاروایو** که البته Carvalho می‌نویسند، اما چون اسمش مال گالیسیا است تلفظ

صحیح آن **کاروایو** است. این شخصیت نخستین بار در رمانی به اسم **من کندی** را کشتم ظاهر می‌شود و در آخرین رمان می‌میرد. روایت از زبان اول شخص است و شبیه داستانهای پلیسی هم نیست. واسکز مونتالبان از این نام و از اینکه این شخص مأمور CIA بوده خوشش آمده بود. مجموعه پلیسی‌ای را با **رمان خالکوبی** شروع می‌کند که در آنجا هم قهرمان داستان **پیه کاروایو** است که البته این **پیه کاروایو** با آن **پیه کاروایو** شباهتی ندارد.

شخصیت **پیه کاروایو** یکی از جالب‌ترین کارآگاههای ادبیات پلیسی است. یعنی خیلی از خصوصیات کارآگاهان برجسته مثل فیلیپ مالرو، کمیسر مگره را دارد، اما در عین حال خصوصیات خاص خودش را هم دارد. قبلاً مأمور CIA و یک دوره‌ای عضو سابق حزب کمونیست بوده و یک روشنفکر سرخورده است. تفریح مورد علاقه‌اش این است که کتاب بسوزاند و مثل اغلب کارآگاهان خصوصی آدم تنهایی است. در زمینه آشپزی فعالیت می‌کند و آشپز چیره‌دستی است و حتی بعداً مونتالبان یک کتاب آشپزی به نام **کتاب آشپزی پیه کاروایو** منتشر کرد و اولین رمان او



چون در دوران فرانکیسم نوشته شد، اجباراً محل رمان **خالکوبی** را به آمستردام منتقل کرد، اما بعد از فرانکیسم در حدود بیست رمان نوشت که شخصیت اصلی آنها **پیه کاروایو** هستند. در این رمانها جامعه اسپانیای بعد از دوران فرانکو را می‌بینیم. این نویسنده در عین حال که پلیسی‌نویس است، شاعر هم هست، شیوه نگارشش هم بسیار بدیع است و ناگهان در میان زبان عامیانه کوچه و بازار، تکه‌های بسیار شاعرانه‌ای می‌آورد و به همین دلیل ترجمه آثارش سخت می‌شود.

یکی دیگر از نوآوریهایش این بود که اصول تثبیت شده رمان پلیسی را درهم شکست و اگر بخواهیم به زبان عامیانه بگوییم، خیلی جاها خواننده را سرکاری می‌گذارد. یعنی سرنخهای مختلف می‌دهد و در آخر می‌فهمیم جنایت اتفاقی رخ داده است. در یکی

از برجسته‌ترین رمانهایش به نام **دریاهای جنوب** - که چندین جایزه بین‌المللی ادبیات پلیسی را برد - بعد از اینکه خواننده را این طرف و آن طرف می‌کشد، می‌گوید که اصلاً قتل به هیچ کدام از این سرنخها ارتباط نداشته و یک حادثه صرف بوده است. یعنی عاملی را وارد ادبیات پلیسی می‌کند که تا به حال کمتر کسی از آن استفاده کرده و آن هم عامل تصادف است. در استفاده از این شگرد زیاده روی نمی‌کند و تنها دو یاسه بار به دو یاسه شکل مختلف آن را عرضه می‌کند. از برجسته‌ترین آثار پلیسی اش به غیر از **دریاهای جنوب**، **قتل در کمیته مرکزی و تنهایی مدیر عامل** را می‌توانم نام ببرم که فکر می‌کنم اینها برجسته‌ترین آثار پلیسی اش باشند. شاهکار او رمانی است به اسم **گالیندس** که در ۱۹۹۱ برنده جایزه ملی ادبیات شد و در ۱۹۹۲ جایزه ادبی اروپا را برد. این نوعی بیوگرافی است در مورد یک شخصیت واقعی به نام خوس گالیندس که رهبر دولت مستقل باسک در تبعید بود و مدتی در دوران تروخیو در جمهوری دومینیکن زندگی می‌کرد. اگر کتاب **سور بز** را با ترجمه آقای کوثری خوانده باشید، در آنجا به گالیندس اشاره شده است. او مدتی در پناه تروخیو زندگی کرد و بعد علیه او مطالبی نوشت و تز دکترایش درباره او بود. تروخیو چون نتوانست جلوی انتشار کتابش را بگیرد او را دزدید و در جمهوری دومینیکن کشت. داستانی که واسکز مونتالبان تعریف می‌کند، روایت دختری آمریکایی است که می‌خواهد بیاید و درباره مرگ گالیندس تحقیق کند.

در مورد رمان **منم فرانکو**، در ادبیات اسپانیایی زبان، مشخصاً در آمریکای لاتین تاجایی که من می‌دانم یا **منم فرانکو**، شش اثر برجسته راجع به دیکتاتورها داریم که چهار تا قبل از **منم فرانکو** نوشته شده و یکی هم بعد از آن. این آثار به ترتیب زمانی عبارت‌اند از: **آقای رئیس جمهور میگل آنخل آستوریاس**، در ۱۹۷۴ نویسنده معروف پاراگوئه‌ای آگوستورناباستوس رمانی می‌نویسد به اسم **من عالیجاه** که درباره دیکتاتور معروف پاراگوئه به اسم رودریگز در فرانسیا است که من فکر می‌کنم واسکز مونتالبان وقتی **منم فرانکو** را می‌نوشته گوشه چشمی به عنوان این داستان، داشته است که چون عنوان دقیق اسپانیایی آن **Yo El Supreme** است و عنوان این نیز **Yo Franco** است. در همان سال الخوکارپانتیه رمان معروف **کاربرد روش** را می‌نویسد. محور آن دیکتاتوری خراب و ماچادو است که از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ در کوبا حاکم بود و عنوان کتاب، طنزی است که از کتاب معروف دکارت، **گفتار در روش**، الهام گرفته است. به خصوص که در اسپانیایی این دو خیلی به هم شبیه هستند. آن می‌شود **Recurso del metodo** و این می‌شود **Discurso del metodo** چون در این رمان یک شبه فیلسوف فرانسوی است که جزو کاسه‌لیسهای دیکتاتور است و در اینجا هم شخصیت دیکتاتور، درست مثل فرانکو که لقب کائودیو را برای خود انتخاب کرد، به خودش لقب کائودیو داده است. این فیلسوف فرانسوی پیرو دکارت است و هم از خوان نعمت دیکتاتور می‌خورد و هم او را تحقیر می‌کند و در عین حال اصول دکارتی را به او یاد می‌دهد تا این اصول را در اعمال دیکتاتوری اجرا کند. بعد رمان **پاییز پدر سالار** در ۱۹۷۵ منتشر شد. وقتی کشورهای اسپانیایی زبان آمریکای لاتین، آثاری در این زمینه پدید آورده باشند، جا داشت اسپانیاییها هم بیکار نشینند.

**منم فرانکو** رمانی است که واسکز مونتالبان پدید آورد، و واقعاً همپای تمام شاهکارهای دیگری است که در این زمینه نوشته شده است. طنز خاصی دارد، طنزی که حتی از روی عنوان پشت جلد کتاب هم معلوم می‌شود. البته منکر این واقعیت نمی‌توان شد که خود دیکتاتورها خصوصاً وقتی آدمهای میان‌مایه‌ای هستند، با یک سری از کارهایشان خود به خود طنز ایجاد می‌کنند. مونتالبان در کتابش به این نکته خوب پی برده است. یکی از فصلهای کتاب با این عنوان است که «آنچه کائودیو می‌اندیشد، فرانکو از آن بی‌خبر است». واژه کائودیو، واژه‌ای است که از آمریکای لاتین آمده است. کائودیو یا کاسیکه لقبی بود که قبل از دوران استعماری، فرماندهان قبیله‌ای داشتند. کسی که به واژه کائودیو اعتباری اسطوره‌ای داد، سیمون بولیوار بود، چون او به **Caudillo de la Independencia** یعنی رهبر استقلال معروف بود. تصویر اسطوره‌ای سیمون بولیوار برای بسیاری از دیکتاتورهای خرده‌پای آمریکای لاتین، یک تصویر رؤیایی بود و می‌خواستند



چنین شخصیتی برای خودشان قائل شوند و فرانکو هم دقیقاً به غیر از لقب (خنرال‌سیمو) **Generalissimo** که شاید بتوان آن را «بزرگ ارتش داران» یا «ژنرال‌ترین» ترجمه کرد، لقب کائودیو را داشت و واقعاً امربر او مشتبه شده بود که رسالتی در مقام کائودیو دارد. فرانکو یک بشر عادی و خاکی است و یک کائودیو وجود دارد که شخصیتی اسطوره‌ای است که این قسمت را واسکز مونتالبان واقعاً بسیار درخشان در رمان **منم فرانکو** نشان می‌دهد. باید از دکتر کلانتریان بسیار سپاسگزار باشیم که این کتاب را به فارسی ترجمه کرده است.

دکتر کلانتریان یک کتاب ارزنده دیگری هم ترجمه کردند که هنوز چاپ نشده و هنوز هم ناشری پیدا نشده که جرأت داشته باشد و آن را چاپ کند. این کتاب **زندگینامه جان رید** است. خود جان رید شاید آن قدر شناخته شده نباشد تا معروف‌ترین اثرش، **ده روزی که دنیا را لرزاند**. او یک روزنامه‌نگار ماجراجوی آمریکایی کمونیست بود. تنها آمریکایی است که در کرملین دفن

و در سایه آن، اعتباری برای خود می‌اندوزند و خلاصه کمتر به دنبال موضوع اثر می‌روند. کارهایی هم که بدین گونه و سفارشی چاپ می‌شود، به چاپهای مجدد هم می‌رسد! اما بعضی از اصحاب نظر و اصحاب قلم هم هستند که عهده‌دار باز کردن منظر ما به دنیاهای دیگر می‌شوند و چشم اندازهای جدیدی را در پیش روی ما می‌گشایند و عرضه فکر و نظر را ولو به یک گام، فراخ تر می‌کنند. اینها، همانا فروتنانند که در گوشه‌ای می‌نشینند و کار می‌کنند. می‌خواهم بگویم که دکتر کلانتریان از این گروه مترجمان هستند، و به شهادت آثاری که عرضه کرده‌اند، هر کاری که ارائه کرده‌اند خوب و مؤثر و راهگشا بوده است. ترجمه، یک باب بسیار بزرگ و یک مدخل بسیار مطمئنی است که ما را با دنیاهای دیگر آشنا می‌کند. تجربه‌اش را در تاریخ کم و بیش می‌دانیم: آغاز تمدن اسلامی در قرن ۲-۳ هجری به دارالحکمه هارون الرشید برمی‌گردد که شروع کردند به ترجمه آثار یونانی به زبان عربی و در اروپا هم آغاز عصر جدید با دائرةالمعارف نویسی شروع شد که اصحاب دایرةالمعارف انبوه مطالبی که از زبانها و

شده است. کسانی که به سینما علاقه مند باشند شاید یادشان باشد که در سال ۸۲ یا ۸۱ فیلم «سرخها» به کارگردانی وارن بیتی که تقریباً هفت یا هشت اسکار را برد از جمله اسکار بهترین فیلم و کارگردان، با الهام از زندگی جان رید ساخته شده بود. اگر این کتاب در آن زمان چاپ می‌شد، ناشران سر و دست هم برایش می‌شکستند. من از چند سال پیش که از دکتر کلانتریان شنیدم که این اثر را ترجمه کردند، وقتی یاد این موضوع می‌افتم، هم احساس تحسین می‌کنم و هم تأسف. تحسین به خاطر همت بلند ایشان که بدون قرارداد کتابی را با این حجم ترجمه کردند و تأسف از اینکه ظرف این مدت هیچ ناشری پیدا نشده که به اندازه او همت داشته باشد و این کتاب را چاپ کند. در صورتی که این کتاب، کتاب دیرپایی نیست، چون زندگی جان رید، زندگی پرماجرایی بود و از خلال زندگی جان رید بسیاری از جنبه‌های جنبش کمونیستی آمریکا مشخص می‌شود و او در این جنبش نقش بسیار فعالی داشت و رهبری بخش تندروتر حزب کمونیست آمریکا را بر عهده داشت و بعد هم چون تحت تعقیب بود به روسیه آمد و شاهد عینی انقلاب بود و اثر ده روزی که دنیا را لرزاند، دقیقاً مشاهدات عینی خود اوست. من امیدوارم تا دیر نشده ما این کتاب را ببینیم.



■ سعید محبی: دوست دارم صحبت‌هایم را با یادی از دوست مشترکمان مصطفی رحیمی آغاز کنم که چند روزی بیشتر از اولین سالروز درگذشتش نمی‌گذرد. در ایران پرداختن به یک نویسنده یا یک مترجم در کلیتش چندان متداول نیست یا اگر بوده من خبر ندارم. چیزی که به یاد می‌آورم که مجموعه آثار یک نویسنده و اهل قلم را، عده‌ای اهل فن نقد و بررسی کرده باشند، کاری است که دکتر وثوقی در سال ۱۳۴۸ در اندیشه و هنر کرد و آثار جلال را با حضور عده‌ای از منتقدان و اهل هنر و اهل نظر آن روزگار که در حوزه ادبیات کاری کردند، نقد کرد. البته جلال هم در یک چاه و دو چاله جوابی به آنها داد و گفت با این حرفها «تمرین نقد» کردید و خود را آزمودید، و آخر سر هم خطابشان کرد یا اشابه الرجال و لا الرجال! هر چه بود، آن کار دکتر وثوقی کاری بود کارستان که مرد و مردستان می‌طلبید. باری، اینکه به آثار و کارنامه یک مترجم یا نویسنده بعد از سالها قلم زدن یکجا نگاه کنیم و دستاورد سالیان او را یکجا نقد و ارزیابی کنیم، کاری است بسیار مفید که متأسفانه در ایران هنوز خیلی متداول نشده، شاید بدین علت که کار سختی است. به هر حال، کار بسیار خوبی است و من به سهم خودم از آقای محمدخانی تشکر می‌کنم و ایشان را به ادامه این راه و روش تشویق و تحسین می‌کنم و عرض می‌کنم فضل تقدم این کار به نام ایشان ماندگار خواهد شد که گفته‌اند «الفضل للمتقدم».

فرهنگهای دیگر گرفته بودند و انباشته شده بود، ترجمه کردند. در کشور خودمان مترجمان نامداری را کم و بیش از عصر ناصری که آغاز تاریخ فرهنگی معاصر است و بعد عصر مشروطه، می‌شناسیم که خدمات فراوانی با ترجمه آثار خارجی به فارسی انجام داده‌اند. بنابراین کار ترجمه، بسیار حساس و مهم است. اگر مترجم در انتخاب اثر برای ترجمه، دقت کند و ترجمه‌ای که ارائه می‌کند، قابل اعتماد باشد، آن نگاهی که به برکت ترجمه به ما هدیه می‌کند، نگاه مطمئنی است و بردانش و بینش ما می‌افزاید. دکتر کلانتریان به اعتقاد من از مترجمانی است که انسان می‌تواند با اطمینان دنبال او حرکت کند و همراه او به سرزمینهای تازه اندیشه و نظر سفر نماید. برای اینکه کارنامه یک مترجم را به درستی نقد و بررسی کنیم، چاره‌ای نیست جز اینکه کارهایی که

اما درباره دوستم دکتر کلانتریان و کارنامه قریب چهل سال عرق ریختن و زحمت کشیدن و بایبست اثر که به اهل قلم، نظرو فکر کشور تقدیم کردند بدون هیچ چشمداشتی، غریبانه در یک گوشه‌ای نشستن و قلم زدن، الحق فضیلتی است فراتر از عرق ریزان روح (به قول فاکتر). آقای میرعباسی تعبیر خوبی را به کار بردند و گفتند که در کشور ما بعضیها که سفارشی کار می‌کنند یا برحسب اقتضای بازار کار انجام می‌دهند، یا به دنبال اسم نویسنده می‌روند

ترجمه کرده ارزیابی کنیم. ایشان تا به حال ۲۰ اثر به فارسی برگردانده که چند روز پیش بیستمین اثر ایشان از چاپ در آمد به نام بشریت و حاکمیت‌ها که بعداً درباره آن صحبت می‌کنم. به اعتقاد من در مجموع کارهای دکتر کلانتریان را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

یک گروه، رمان سیاسی است مثل **هرگ کثیف، دایمی من بنزامن، منم فرانکو** و یک کار هم از جان رید دارند که گویا چاپ نشده است و آقای میرعباسی اشاره کردند. در عرصه رمان سیاسی البته **سیمای زنی در میان جمع** یا به قول دوستی «عکس دسته جمعی با خانم»، شاید بهترین کار ایشان باشد. گروه دیگر از کارهای ایشان رمان نوبه به معنی عمومی آن است. یعنی رمان نوبا آن تعریفی که از آن در دست داریم: رمان ناظر به «بحران وضعیت» که موضوع آن لزوماً موضوعی سیاسی نیست و متعلق به عرصه‌های دیگر زندگی است، مثل **لطف دیورس، خاطرات یک پسر بچه نافلا** از امباو و **جدان زنو**. گروه سوم کارهای ایشان، در عرصه حقوقی است. این گروه از آثار دکتر کلانتریان ثمره همان

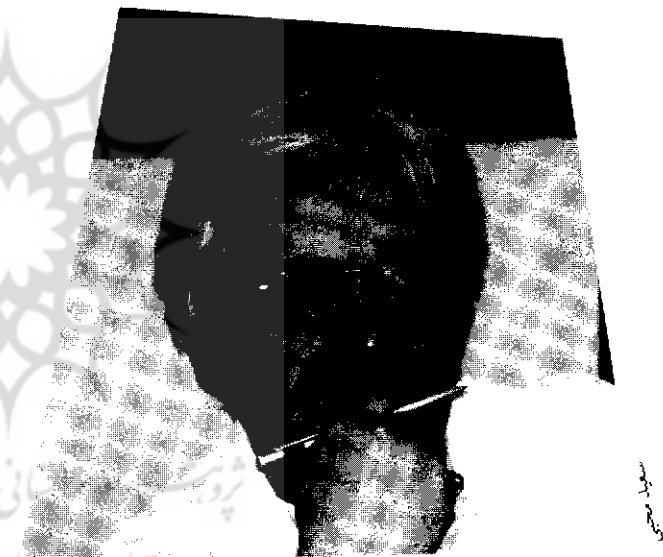
و جمع‌آوری و تألیف و تحشیه است و دیگری **یک رأی داوری و دو نقد**، که آثار حقوقی ایشان به معنای اعم، روی هم رفته نه اثر می‌شود.

البته در مجموعه آثار ایشان یک کاری هم در زمانی که در اداره حقوقی دادگستری بودند، وجود دارد یعنی مجموعه نظریات مشورتی که یک کار تألیفی است و ارزش خودش را دارد، و در گروه آثار ترجمه‌ای ایشان در نمی‌آید.

اما در زمینه توانایی و هنر ترجمه و به ویژه زبانی که ایشان در ترجمه به کار بردند: یک راه برای ارزیابی قدرت و توانایی مترجم آن است که چند صفحه‌ای از اثر اصلی را که ترجمه کرده، در آخر ترجمه می‌آورند. در ایران هنوز این کار متداول نیست، اما در فرنگ دیدم که این کار را انجام می‌دهند و برای اینکه اعتبار یک اثر را به خواننده بشناسانند چند صفحه‌ای از متن اثر اصلی را به زبان مبدأ در آخر یا اول ترجمه آن می‌گذارند که اگر یک خواننده اهل فن خواست بداند که مترجم چگونه آن را ترجمه کرده، چه هنری به خرج داده و توسن قلم را تا کجا دوخته، بتواند این مقایسه را بکند. می‌دانیم که ایشان از زبان فرانسه به فارسی ترجمه می‌کنند. زبان فرانسه، ویژگیهای خودش را دارد و در بین زبانهای اروپایی از جمله زبانهایی است که می‌توان با آن فصیح نوشت و بلاغت به خرج داد و کژتابیهای خاص خودش را دارد و ترجمه کردن از این زبان، محتاج تسلط بر ظرافتها و کژتابیهای زبانی آن است و به نظرم فرق می‌کند با ترجمه از زبانهای دیگر، مثل انگلیسی، به ویژه شیوه نگارش معاصر به انگلیسی که روز به روز آسان‌تر می‌شود تا زودتر و بیشتر عمومی شود. یعنی جهانی شود. باری، سبک ایشان در ترجمه تابع سبک خود اثر است و این نکته مهمی است. در ترجمه‌هایی که این روزها می‌خوانیم، نثر یکسان و یکدستی را می‌بینیم که برای ترجمه انواع کتابها به کار می‌رود و کرور کرور هم به فروش می‌رود! مثلاً در ترجمه یک متن فلسفی همان زبانی به کار رفته که در ترجمه رمان یا یک گزارش! برگرداندن سبک اثر، فرق می‌کند با ترجمه آن و این همان است که «هنر ترجمه» می‌گوییم.

کلانتریان، در ترجمه‌هایش به خوبی سبک را هم به فارسی برمی‌گرداند. مثلاً ایشان صاحب همان نثر خوشخوان، سبک و آمیخته به طنز در **رمان سیمای زنی در میان جمع** است که وقتی **قرارداد اجتماعی** را ترجمه می‌کند، همان قلم تبدیل به یک قلم زیبا، فاخر، مقتدر و ادبیت پرداز یا «بدایع نگار» - آنچنان که سبک خود **قرارداد اجتماعی** و حواشی و تعلیقات آن است - می‌شود به طوری که خواننده به راحتی تفاوت دو سبک را درمی‌یابد. من کار اول ایشان را که از آن بی‌توت ترجمه کردند، ندیدم اما بقیه کارهایشان را که دیدم، تسلط ایشان بر زبان مبدأ (فرانسه) و بر زبان مقصد (زبان فارسی) کاملاً مشهود است و به خوبی می‌توان فهمید که توانسته‌اند سبک اثر را به خوبی بازگردانند.

نکته دیگر این است که ایشان مترجم نخبه‌گرا - در مفهوم منفی آن و به معنای فضل‌فروشی - نیست. این نکته کمی توضیح می‌طلبد. در تاریخ روشنفکری کشور ما نخبه‌گرایی در یک دوره خاصی، یک نوع بیماری بود. کسانی بودند که معتقد بودند حرف ما را هیچ کس نمی‌فهمد و ما هم تعهدی نداریم که حرفمان را ساده کنیم تا هر کس بفهمد. دیگران باید بروند و سطح آگاهی و



چیزی است که آقای محمدخانی هم اشاره کردند، یعنی دستاورد حقوق دانانی که به عرصه هنر و ادبیات سفر می‌کنند. این هم یک عرصه دیگر از کارهای دکتر کلانتریان است. اگر بخواهم از این سه گروه آمار بدهم، باید بگویم در عرصه رمان سیاسی پنج اثر را از ایشان طبقه بندی می‌کنم. در عرصه رمان به مفهوم عمومی آن یا رمان نو، سه اثر و در عرصه حقوق و فلسفه سیاسی هم از هفت اثر می‌توانم یاد کنم که عبارت‌اند از: **رؤیا و تاریخ** از کلود ژولین، **حقوق بین الملل در جهانی نامتحد** از آنتونیو کاسسه، **نقش زور در روابط بین الملل** باز هم از آنتونیو کاسسه، بررسی یک پرونده قتل زیر نظر میشل فوکو، (که پارولینی فیلم خوکدانی را براساس آن ساخته) **بشریت و حاکمیت‌ها** از اندرو، **ادبیات و حقوق** از فیلیپ مالوری و بالاخره **قرارداد اجتماعی** ژان ژاک روسو. البته دو کتاب هم در زمینه داوری بین المللی دارند که تخصصی است: یکی کتاب بررسی مهم ترین نظامهای داوری در جهان که ترجمه



نود و هفتاد و هشت

# کارنامه‌یک مترجم: مرتضی کلانتریان



شعور خودشان را بالا ببرند تا حرف ما را بفهمند، یک نوع خودشیفتگی (نارسیسم) که به اسم نخبه‌گرایی (eliticism) مطرح می‌شد، اما عملاً سر از «اسنوبیسم» (تفاضل) درمی‌آورد! آن طرف این سکه، ادبیات ملنترم و متعهد بود که خصوصاً پس از دهه ۱۳۳۰ و ماجرای شکست نهضت ملی و رشد تمایلات چپ در جریانات روشنفکری ما مطرح شد و اوج آن در دهه ۱۳۴۰ بود که خودش پرتو یا دنباله‌ای بود از جریان روشنفکری مسلط آن روزگار در فرانسه. یعنی دهه ۱۹۶۰. که مشخصاً چپ مستقل بود و به ایران هم آمده بود. اینها، نحله روشنفکری متعهد بود که چنانکه گفتم سایه‌ای از جریان روشنفکری مسلط در فرانسه به شمار می‌رفت و در ایران متأسفانه با مایه‌هایی از «توده‌گرایی» (پوپولیسم) هم آمیخته بود و اگر به آثار شعر و ادبیات آن روزگار نگاه کنید، به خوبی می‌توانید رگه‌های آن را ببینید. بی‌جهت نیست که جریانهای روشنفکری معاصر ایران (معاصر که می‌گویم منظورم دوران بعد از کودتای ۱۳۳۲ است) دنبال این بود که با شعر و رمان و ادبیات، اوضاع سیاسی جامعه را عوض کنند و حتی روشنفکران را پیشاهنگان و پیشگامان انقلاب توده‌ای می‌دانستند! در کنار این دو جریان، یک جریانی هم وجود داشت که روشنفکران «حوزه عمومی» بودند و مخاطبان خویش را نیز روشنفکران عمومی می‌دانستند: آنها نه دنبال نخبه‌گرایی کاذبی بودند و نه دنبال این بودند که با هنر و ادبیات و شعر، داستان و رمان و مقاله، انقلابی به پا کنند!

کلانتریان، به عقیده من، متعلق به همین گروه از روشنفکران حوزه عمومی است که در انتخاب آثار برای ترجمه، نه عوام‌گراست و پوپولیستی عمل کرده، و نه نخبه‌گراست که آثار مخصوصی را برای مخاطبان مخصوصی ترجمه می‌کنند. مخاطب ایشان روشنفکران حوزه عمومی هستند. اگر به آن تقسیم‌بندی که درباره آثار ایشان ارائه کردم، توجه کنیم، صدق این نکته را بهتر در خواهیم یافت. متأسفانه در ایران روشنفکران حوزه عمومی با اقبال چندانی مواجه نشده‌اند و اغلب طبقه اهل فکر و نظر به ویژه در سالهای دهه ۴۰-۵۰ دنبال همان ادبیات و هنر ملنترم بودند. این، البته اقتضای زمانه بوده و نوعی عکس‌العمل در قبال شرایط سیاسی و اجتماعی بود که البته زیانهای آن را هنوز هم تحمل می‌کنیم!

در پرتو همین نکته‌ای که گفتم، درباره چند کار دکتر کلانتریان که مقداری مغفول مانده کمی توضیح می‌دهم. در ایران روشنفکران، بیشتر دلبسته ادبیات و هنر بوده‌اند و به بحثهای نظری و فکری پایه کمتر نظر دارند، تازه آن هم ادبیات و هنری که در آن نوعی تعهد و التزام وجود دارد. تعهد به اینکه ساختار سیاسی و اجتماعی (با تأکید بر ساختار سیاسی) را در جهت بهروزی مردم تغییر دهد. گرفتاری اصلی جریان روشنفکری ایران در دهه‌های گذشته، همین بوده، آنقدر که مثلاً در زمان دانشجویی من (اواخر دهه ۵۰) رمان مادر ماکسیم گورکی خوانده می‌شد، حتی آثار مارکوزه رونق نداشت، چیزی که اگر به آن سوی دنیا بروید

نمی‌گویم این رابطه معکوس می‌شود، اما می‌بینید که ادبیات و اندیشه عنان در عنان هم جلو می‌روند. یعنی یک روشنفکر اهل رمان فرانسوی یا انگلیسی یا ایتالیایی، به همان مقدار که رمان می‌خواند یا به هنر و شعر می‌پردازد، به همان مقدار هم در جریان تحولات و مسائل فکری که در کشور و جامعه‌اش و در «حوزه عمومی» می‌گذرد، توجه و آگاهی دارد. این اطلاعات «حوزه عمومی» را از کجا به دست می‌آورد؟ خودش که دانشجوی سیاست و فلسفه یا مثلاً دانشجوی حقوق بین‌الملل نیست که مستقیماً به منابع دسترسی داشته باشد، بلکه از طریق آثار و نوشته‌های کسانی که در حوزه نظر و فکر فعالیت می‌کنند و مابه آنها روشنفکر می‌گوییم و در واقع حلقه واسطه هستند بین حوزه‌های تخصصی تر و عمومی تر، به تحولات فکری و نظری روزگار خودش دست می‌یابد و نظم فکری متعادلی پیدامی‌کند. چیزی که در بین روشنفکران جهان سوم کمتر می‌توان دید (و البته دلایل خودش را دارد). به عنوان مثال دکتر کلانتریان دواثر از یک حقوق‌دان ایتالیایی به نام آنتونیو کاسسه ترجمه کردند. این حقوق‌دان ایتالیایی که الان بیشتر از شصت و هفت یا هشت سال ندارد، یک استاد برجسته حقوق بین‌الملل است. رئیس انستیتوی حقوق بین‌الملل در سوئیس و نیز رئیس دانشکده حقوق فلورانس بوده، و بعد از اینکه دادگاه یوگسلاوی تشکیل شد، مدتی رئیس این دادگاه بود. آقای کاسسه علقه‌های بسیار شدید و سالم روشنفکری هم دارد. او یک معلم حقوق ساده نیست که برود سر کلاس و تئوریهای حقوقی درس بدهد و بحث کند. یک پایش در عرصه تخصصی‌اش است و یک پایش در عرصه مسائل فکری حوزه عمومی و یک روشنفکر هم محسوب می‌شود. ایشان کتابهای متعددی دارد. دو تا از کتابهای ایشان را دکتر کلانتریان ترجمه کردند: یکی *Droit international dans un monde devisie* که ایشان به **حقوق بین‌الملل در جهان نامتحد** برگرداندند و یک کتاب دیگر هم از ایشان ترجمه کردند با نام **نقش زور در روابط بین‌الملل**. اگر این دو کتاب را پشت شیشه کتابفروشی ببینید، اولین چیزی که ممکن است به ذهن برسد این است که این کتابها مربوط به مسائل حقوق بین‌الملل است و تخصصی است و چه بسا شما را خیلی جذب نکند، مگر اینکه دانشجوی حقوق یا علوم سیاسی باشید. اما اگر حوصله کنید و به عنوان یک روشنفکر اهل نظر - یعنی غیرحقوق‌دان - این کتاب را بخوانید، می‌بینید مسائل روز دنیای ما را از دید یک روشنفکر، مطرح و بحث کرده است. منظورم از تعبیر «دید یک روشنفکر» آن زاویه دیدی است که یک روشنفکر برای تجزیه و تحلیل و مهم‌تر از آن برای «نقد» مسائل حول و حوش خودش انتخاب می‌کند. اینکه گفتم در ایران یک جریان سوم روشنفکری وجود داشته که به مسائل حوزه عمومی جامعه پرداخته و مخاطبانش را از حوزه عمومی برمی‌گزیده است، یک نمونه‌اش را می‌توانید در این دو کتاب دکتر

کلانتریان ببینید. کاسسه در کتاب **نقش زور در روابط بین‌الملل** از موضوعاتی که ما در روزنامه‌ها و اخبار می‌شنویم و مایه و پایه سیاسی دارد و حوادث روزگار ما را تشکیل می‌دهد، از زاویه یک روشنفکر که نگران روزگار خودش است و می‌خواهد زمانه خود را بفهمد و نقد کند، حرف می‌زند و آگاهی ما را افزایش می‌دهد. کتاب **حقوق بین‌الملل در جهان نامتحد** هم همین طور است. با اینکه موضوع کتاب ناظر به مسائل حقوقی بین‌المللی است، اما این مسائل را به عنوان مشکل لیل و نهار ما انسانها که مخاطبان و موضوع روابط حقوقی بین‌المللی و دولتها در عرصه جهانی هستیم، دیده است و «نقد» کرده است. او این کتاب را برای عموم نوشته و در مقدمه هم نکته جالبی می‌آورد و می‌گوید یک روز سر کلاس، یک دانشجوی چینی از من خواست که یک کتاب حقوق بین‌الملل به او معرفی کنم که بفهمد در حقوق بین‌الملل چه چیزهایی بحث می‌شود و چه می‌گذرد. بعد از اینکه از کلاس بیرون آمدم، هرچه فکر کردم که من چه کتابی را به این دانشجوی معرفی کنم که نیازش را برآورده سازد، دیدم جز اینکه کتابهای تئوری و درسی اساتید حقوق بین‌الملل را معرفی کنم، هیچ کتاب دیگری وجود ندارد! همین امر موجب شد که بنشینم و کتابی بنویسم که برای یک دانشجوی آدمی که به طور کلی می‌خواهد از این نوع موضوعات اطلاع حاصل کند، قابل استفاده باشد، منتها با این پیش فرض که ما در عصری زندگی می‌کنیم که روابط دولتها و حقوق و تکالیف آنها در برابر هم، مستقیماً در سرنوشت انسانها اثر می‌گذارد و به یک مسئله فکری تبدیل شده که باید در عرصه‌های روشنفکری به آن پرداخت، یعنی رابطه زور و قدرت با زندگی جمعی و فردی انسانها در سطح بین‌المللی.

باز دکتر کلانتریان یک کتاب دیگری ترجمه کردند به اسم **قرارداد اجتماعی: متن و در زمینه متن**. همه ما تقریباً از سالهای آخر دبیرستان کم‌کم با این اسامی آشنا می‌شویم: ژان ژاک روسو، مونتسکیو و... بعد هم که وارد دانشگاه می‌شویم اگر اهل بحث و فحص باشیم، بیشتر دنبال افکار این بزرگان عرصه فکر و نظر می‌رویم. این کتاب **قرارداد اجتماعی** روسو که به قول راسل کتاب مقدس انقلاب کبیر فرانسه است، کتاب نسبتاً دشواری است و متضمن مباحثی در زمینه سیاست و فلسفه حقوق است که یک بحث تخصصی است. اما چند نفر از اساتید فرانسوی با جمع آوری حواشی و مطالبی که افراد مختلف به صورت حاشیه یا تعلیق یا نقد، درباره **قرارداد اجتماعی** روسو نوشته‌اند، آن را تبدیل کردند به یک کتاب متعلق به روشنفکری حوزه عمومی که هر آدم اهل نظر یا اهل مطالعه‌ای بتواند از آن استفاده کند. تهیه‌کنندگان یا مؤلفان این کتاب **قرارداد اجتماعی: متن و در زمینه متن** چهار نفر استاد فرانسوی‌اند که هرآنچه که به کتاب روسو ارتباط پیدامی‌کند، چه به عنوان شرح کتاب، چه به عنوان مطالبی که دیگر نویسندگان و اصحاب فکر و فلسفه در مورد

مباحث متن اصلی کتاب روسو نوشته‌اند یا گفته‌اند، از کانت و لاک گرفته تا ژان پل سارتر و حتی میشل فوکو، جست و جو کردند و به شیوه‌ای نو - و البته با شرح و بسط کافی - جمع‌آوری کردند و



تاریخ است از کلود ژولین سردبیر لوموند دیپلماتیک در ۱۹۷۹ یعنی سالهای انقلاب ایران. گرچه کتاب درباره تاریخ معاصر امریکاست، اما اگر کتاب را دیده باشید، یک انتقاد کوبنده از دموکراسی نوع آمریکایی، از موضع یک روشنفکر فرانسوی نیز هست. یعنی باز یک موضع روشنفکرانه نسبت به تاریخ آمریکا و سنجش دموکراسی آمریکایی با آن چیزی که کلود ژولین فرانسوی از دموکراسی می‌فهمد.

یکی از کارهای آخر ایشان ترجمه‌ای است به نام ادبیات و حقوق که در اصل «حقوق و ادبیات» است، اما فکر می‌کنم خود دکتر کلاتریان به عمد این کار را کردند و در ترجمه عنوان ادبیات و حقوق را گذاشتند، زیرا پیام و حرف اصلی کتاب، انعکاس مضامین و مفاهیم حقوقی در آثار ادبی است نه برعکس. کتاب ادبیات و حقوق نوشته استادی فرانسوی است که الان هم زنده است، به نام فیلیپ مالوری. مالوری استاد حقوق



اول متن قرارداد اجتماعی روسو را آوردند و در کنارش سه یا چهار شرح نظر یا نقد دیگران را ذکر کردند. پیدا است که این کتابی نیست که در دانشکده حقوق تدریس شود. این کتابی است که برای مخاطبان در حوزه عمومی نوشته شده است.

درک اهمیت کتاب قرارداد اجتماعی روسو، اینکه در چه بافتی باید خوانده شود، پشتوانه‌اش چه بوده، بعد چه کسانی آمدند و چه گفته‌اند، یعنی تاریخ فلسفه سیاسی، اینها مباحث نسبتاً تخصصی است و کار کسانی است که در عرصه فلسفه سیاسی یا فلسفه حقوق کار می‌کنند. از آثار و کتابهای ژان ژاک روسو به عنوان یکی از شاخه‌های مدرنیته اسم می‌برند، زیرا شاخصه تفکر مدرنیته که ذیل رنسانس تحقق پیدا کرده، عبارت است از نقد قدرت و توزیع آن در بین مردم. روسو در واقع صدای آزادی و برابری است که طنین آن را در انقلاب فرانسه می‌شنویم. انقلاب فرانسه، نقطه شروع عصر مدرن آمانیسم است. پس کتاب او نهایت اهمیت را از حیث شناخت تاریخ معاصر تفکر، دارد و این، یکی از علائق روشنفکری معاصر است.

هم مؤلفان کتاب قرارداد اجتماعی، متن و در زمینه متن و هم مترجم آن اثر - دکتر کلاتریان - یکی با ارائه و دیگری با ترجمه کتاب، در واقع به گسترش و تعمیق جریان روشنفکری عمومی کمک می‌کنند. به همین اعتبار یعنی حسن انتخاب کتاب برای ترجمه است که گفتم یکی از ویژگیهای دکتر کلاتریان نظر داشتن به مخاطبان در حوزه عمومی است - چیزی که در کشور ما خیلی متداول نبوده و نیست. اثر دیگری که دکتر کلاتریان ترجمه کرده، کتاب رویا و

مدنی در دانشگاه تولوز است که در یک سلسله کنفرانسهایی که در آن دانشگاه تحت همین عنوان (حقوق و ادبیات) در ۱۹۹۷ برگزار می‌شده، شرکت کرده و کتابی که آقای دکتر ترجمه کردند، تفصیل همان مقاله‌ای است که نویسنده در آن کنفرانس ارائه کرده است. از فیلیپ مالوری مقاله جالب دیگری به عنوان «ویکتور هوگو، سیاست، حقوق و جامعه» و نیز مقاله دیگری بانام «ویکتور هوگو و حقوق» دیده‌ام. پیدا است که حقوق دانی است که مثل خود دکتر کلاتریان، به عالم هنر و ادبیات و اندیشه سفر کرده و علقه‌هایی به هنر و ادبیات هم دارد.

مالوری، در مقدمه کتابش توضیح می‌دهد که از چه منظری می‌توان ارتباط بین حقوق و ادبیات را بررسی کرد؛ یکی از نظر مجموعه مقررات و قوانین مربوط به حق مؤلف که اسم آن «حقوق ادبی» است، یک ارتباط دیگر عبارت است از «ادبیت» در

نوشته‌های حقوقی که یک مسئله بسیار بسیار ظریفی است. کما اینکه اگر مثلاً به نوشته‌های اساتید حقوق یا حتی به متن آراء دیوان کشور خودمان مراجعه کنید به خصوص در سالهای قبل از انقلاب، و نحوه نگارش حقوقی را ببینید، متوجه می‌شوید که چقدر رعایت ادبیت و ایجاز می‌تواند در القاء مفاهیم حقوقی نقش داشته باشد. متون حقوقی به طور کلی مغلق و پیچیده است که الفاظ در آن بسیار مهم هستند، زیرا حقوق (مثل فقه) سراپا علم الفاظ است و حقوق (باز مثل فقه) یک دانش اعتباری هم هست. زیرا وقتی می‌گویید من مالک این اتومبیل هستم، یک ارتباطی را در ذهنتان اعتبار می‌کنید بین خودتان و اتومبیل که این رابطه اعتباری را مالکیت می‌گوییم. چیزی به اسم مالکیت، در عالم خارج وجود ندارد که شما لمس کنید. به همین دلیل گفته‌اند که



سراسر علم حقوق از مقوله اعتبارات و نسبی است و مطلق در آن وجود ندارد، به جز عدالت که البته هدف حقوق است نه موضوع آن. در چنین دانشی، پیدا است که الفاظ چه نقش مهمی دارند و چقدر باید مراقب بود در استعمال کلمات و چیدن آنها کنار هم تا یک مفهوم حقوقی یا یک قاعده حقوقی به درستی القاء و بیان شود. این کار، گاهی تا مرز هنر نگارش و بیان پیش می‌رود و متن حقوقی را هم تراز متون هنری بالا می‌کشد.

البته سمت و سوی حقوق، به عدالت است، تا جایی که پشتوانه یک قاعده حقوقی، یک قانون، همواره عدالت است یعنی باید باشد تا که برای من و شما که مخاطبان قانون هستیم، نیز قابل درک و اطاعت باشد. منتهی معنا و مفهوم عدالت، معرکه آراء است. از عصر حجر تا به حال، ادیان، فلاسفه، نویسندگان و هنرمندان درباره مفهوم عدالت بحث می‌کنند و هنوز هم ادامه دارد. امروزه هم، بن لادن همان طور از عدالت حرف می‌زند که بوش حرف می‌زند!

در حقیقت همه به نوعی سرگشته عدالت‌اند، حقوق هم با

اینکه علم الفاظ است و لفظ و اصطلاحات در آن خیلی مهم هستند، اما چنان که گفتم سمت و سوی آن به عدالت است. از قضا یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که ادبیات به حقوق وصل می‌شود، همین باب است زیرا در ادبیات هم آثار و نوشته‌های نویسندگان و هنرمندان و شعرای بزرگ، انعکاس همین سرگشتگی و دلبستگی آنان به آزادی و عدالت است. فیلیپ مالوری هم با همین دید در کتابش بحث می‌کند و نشان داده که ادبیات مفاهیمی مانند قانون، عدالت، مجازات و حق را که فی‌نفسه موضوع دانش حقوق است، چگونه به عنوان دستمایه یا بن‌مایه یک اثر به کار می‌گیرد و مفاهیمی مثل عدالت، آزادی و حق چگونه در آثار ادبی بیان شده و راجع به آن بحث شده است و اهل ادب و هنر چگونه به این مقولات پرداخته‌اند. نویسنده از آثار کلاسیک یونان باستان تا متون روزگار ما، هر جا که مضمون حقوقی دارند جمع‌آوری کرده و با حسن سلیقه و حسن انتخاب خاصی که ناشی از ذوق هنری و ادبی او است، رشته پیوند آنها را نشان داده است.

اثر دیگری که تازه از دکتر کلانتریان چاپ شده و چند روزی است که منتشر شده و من هنوز دقیق نخوانده‌ام و فقط توری کرده‌ام، کتابی است به نام **بشریت و حاکمیت‌ها** که به نظر من کتاب بسیار خوبی است و باز نمونه دیگری است از حلقه واسطه بین عوالم حقوق و روشنفکری.

این کتاب هم تألیف خانمی است به نام «مونیک شمیله ژاندررو» که آن را در ۱۹۹۵ نوشته و خیلی جدید است و مفهوم حاکمیت را که یکی از مفاهیم بسیار پر دردسر و پرگفت‌وگو در عرصه فلسفه سیاسی و حقوق است، بررسی کرده است. مسئله حاکمیت و اقتدار دولتها منشأ همه بحثها و گفت‌وگوهای است که در حقوق اساسی می‌شود و رابطه بین قدرت و آزادی را مطرح می‌کند. حاکمیت دولت، یک بُعد داخلی یا سرزمینی دارد و یک بُعد خارجی یا فراسرزمینی که موضوع حقوق بین‌الملل است. آنچه در این کتاب بحث شده همان طور که از عنوانش برمی‌آید، بیشتر از زاویه حقوق بین‌الملل است. علتش این است که بازیگران اصلی در عرصه حقوق بین‌الملل، دولتها هستند. البته تا زمان عهدنامه وستفالی (۱۶۴۸) یک مفهوم خاصی از دولت (government) وجود دارد که عبارت است از «دولت صاحب اقتدار کامل» که به آن absolute authority می‌گویند. اما بعد از عهدنامه‌های وستفالی که وحدت کلیسا و دولت در اروپا فرومی‌باشد و رفته رفته فتوایسم رخت برمی‌بندد و مفهوم سرزمین (territory) به وجود می‌آید، این absolute authority به عنوان شاخصه دولت که در شخص امپراتور متجلی می‌شود، می‌شکند و به صورت government درمی‌آید، یعنی حاکمیت سرزمینی. بعد از آن است که به ویژه به دنبال افکار لاک، مفهومی که از قرن هیجدهم و نوزدهم با آن آشنا هستیم یعنی «دولت - ملت» در حقوق بین‌الملل مطرح می‌شود. اما اینکه ماهیت این اقتدار یا حاکمیت (sovereignty) بالاخره چیست، همچنان موضوع بحث است. این اقتداری که مثلاً یک مأمور پلیس اعمال می‌کند و جلوی مراد در خیابان می‌گیرد و آزادی مرا سلب می‌کند و به اتکای قدرت دولت مراباز داشت می‌کند که چرا نظم را بر هم زدی، این راز کجایم آورد، چه کسی و چگونه این اقتدار را به او



داده؟ مردم از طریق قانون؟ یا خود دولت از طریق زور؟ این همان چیزی است که به اسم «مشروعیت اقتدار» دولت بحث می‌شود و بسیار بسیار مهم است. پیدا است که این مفهوم، فقط یک مسئله حقوقی نیست، بلکه مسئله شب و روز مردم است که به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند و دولت در رأس جامعه قرار دارد و هر لحظه می‌تواند به عنوان قانون و با اعمال حاکمیت یا اقتدار، آزادی ما را سلب کند. این یک وجه قضیه در عرصه داخلی است.

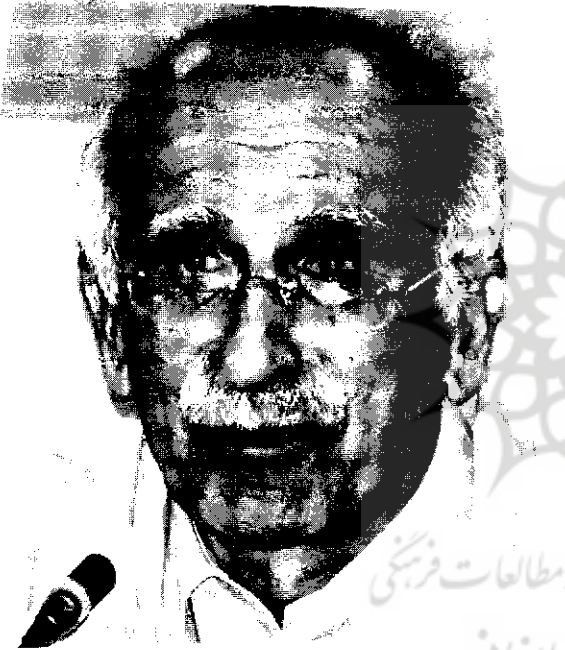
اما در زمینه حقوق بین الملل، مسئله اقتدار دولتها جنبه‌های دیگری می‌یابد و در برابر اقتدار یا حاکمیت سایر دولتها قرار می‌گیرد. اینکه، دولتها چگونه می‌توانند حاکمیت خود را در عرصه بین المللی اعمال کنند، موضوع حقوق بین الملل است. از زمان عهدنامه‌های وستفالی (قرن ۱۷) به این طرف، روند حقوق بین الملل به سوی تساوی حاکمیت دولتها حرکت کرده است. با تشکیل جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول و سازمان ملل متحد بعد از جنگ جهانی دوم، مفهوم صلح و امنیت بین المللی هم وارد عرصه حقوق بین الملل شده و در نتیجه روابط بین المللی دولتها فقط تابع حاکمیت آنها نیست، بلکه حول محور صلح و امنیت بین المللی شکل می‌گیرد. در حقوق بین الملل یک قاعده کلی داریم که هیچ دولتی حق ندارد در امور داخلی کشور دیگر دخالت کند. اساس این قاعده همان «احترام به حاکمیت دولتها» و نیز اصل «تساوی حاکمیت دولتها» است. تا جنگ جهانی همین مفهوم دولت حاکم که در شکل دهی حقوق بین الملل مؤثر است یعنی دولتها که بازیگران اصلی حقوق بین الملل هستند، به عنوان دولتهای صاحب اقتدار و صاحب حاکمیت در عرصه داخلی، در عرصه بین المللی مساوی اند و همه دولتها در یک ردیف در حقوق بین الملل حضور پیدا می‌کنند.

اما در عرصه حقوق بین الملل معاصر، تحولی رخ داده است، به این معنی که به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، دوبازیگر دیگر هم وارد عرصه حقوق بین الملل شدند که می‌خواهند دوش به دوش دولت اعمال حق و تکلیف کنند: یکی سازمانهای بین المللی است و دیگری اشخاص خصوصی که وارد حقوق بین الملل شده‌اند. کنوانسیونهای حقوق بشر مبتنی بر همین واقعیت است که چون اشخاص خصوصی هم به حوزه حقوق بین الملل آمده‌اند، دولتها مکلف‌اند حقوق آنها را رعایت کنند و این حقوق، همان حقوق ذاتی و بنیادی است که همه آحاد بشر، صرف نظر از تابعیت و نژاد و رنگ و دین و ملیت، دارا هستند و از این به «حقوق بنیادی بشر» یاد می‌شود. جالب است بدانید که در مورد حقوق بشر، شرط تابعیت وجود ندارد. به این معنی که هر شخص که در سرزمین یک دولت حضور دارد، از یک سلسله حقوق که اصطلاحاً «حقوق بشر» نام دارد، برخوردار می‌شود و اگر کشورهای امضاءکننده کنوانسیونهای مربوط به حقوق بشر، حقوق او را سلب کنند یا نقض نمایند، در برابر او به عنوان یک شخص خصوصی مسئولیت خواهند داشت. این، یک اتفاق بسیار مهمی است که در حقوق بین الملل رخ داده و هیچ کشوری نمی‌تواند به استناد یا به بهانه حاکمیت یا اقتدار داخلی اش، نقض حقوق بشر را توجیه کند. البته در این موضوع اختلاف نظرهایی وجود دارد و بعضی کشورها می‌گویند حقوق بشر را باید با توجه به مبانی دینی یا فرهنگی در هر جامعه تعریف کرد و معرکه

آراء است.

به هر حال، علت اینکه این روزها می‌بینید، حقوق بین الملل به شدت رنگ و بوی «بشری» به خود گرفته و اعمال حاکمیت داخلی و اقتدار دولتها کم‌رنگ‌تر شده، در همین جا است. کتاب **بشریت و حاکمیت‌ها** حاوی مباحثی در حول و حوش همین نکات است که چنان که می‌بینید یک مسئله تخصصی حقوقی نیست، بلکه حقوق بشر مسئله «لیل و نهار» ما و کشورهایمانند ما است و وظیفه روشنفکران است که به آن بپردازند.

دکتر کلاتریان از جمله حقوق دانانی است که ادبیات و حقوق، هر دو، مدیون و مرهون ایشان است. چنان که قبلاً گفتم ایشان رمانهایی هم ترجمه کردند و من می‌خواهم درباره یکی از کارهای ایشان - که گمان می‌کنم دیگر امکان چاپ نخواهد داشت - صحبت کنم و آن عبارت است از یک رمانی به نام **وجدان زانو** که توسط نویسنده‌ای به نام ایتالو اسووو (Italo Svevo) نوشته شده که البته اسم مستعار او است و اسم اصلی او گویا اتوره اشمیتز است.



اسووو در اواخر قرن نوزدهم در یک خانواده یهودی متولد شده در منطقه‌ای به نام تریست (Triest) ایتالیا. کسانی که تاریخ می‌دانند، می‌دانند که این منطقه بین امپراتوری اتریش و ایتالیا همواره مورد کشمکش و گفت و گو بود. قبل از این رمان، دورمان دیگر نوشته بود (یک زندگی - داستان زنی که پیر می‌شود) که شکست خورده و حتی در محافل ادبی ایتالیا هم از آن استقبالی نشد. تا سال ۱۹۰۷ که یک آدم سرگشته تراز خودش، به نام جیمز جویس به عنوان معلم خصوصی انگلیسی گذارش به منطقه تریست ایتالیا می‌افتد.

اسووو که گویا از یک خانواده نسبتاً مرفهی بود، دنبال یک معلم انگلیسی می‌گشت تا اینکه جیمز جویس را به او معرفی می‌کنند. جویس به عنوان معلم خصوصی به خانه اسووو می‌آید و در همان جلسه اول از شاگردش درخواست وام و پول می‌کند. (این بخش را از خاطرات همسر اسووو می‌گویم) خانواده اسووو تعجب می‌کنند که معلم در اولین جلسه درس، پول قرض

می خواهد و بالاخره از جویس می پرسند که به چه مناسبت باید به تو پول قرض بدهیم. می گوید من نویسنده بزرگی هستم، شما به من پول قرض بدهید، کتابم که چاپ شده شما پس می دم. مخاطب این سخنان که اسوو بوده، وقتی می فهمد که این معلم خصوصی زبان انگلیسی، نویسنده هم هست با او سر صحبت را باز می کند و به هم نزدیک تری می شوند و اسوو و دورمان قبلی خود را به جویس می دهد و جویس می خواند و می گوید تو نویسنده بسیار بزرگی هستی که مغفول ماندی. بعد جویس او را به محافل ادبی در انگلستان و پاریس معرفی می کند و خودش هم، چند نقد بر کارش می نویسد و از آنجا نام اسوو در محافل ادبی مطرح می شود و او را به عنوان یکی از بزرگ ترین رمان نویسان رمان نو اروپایی معرفی می کند. بعد **وجدان زونر** می نویسد. (سال ۶۸ که دکتر کلانتریان این رمان را از ترجمه فرانسه اش، به فارسی برگرداند و منتشر کرد، من راجع به این کار نقد کوتاهی نوشتم که در شماره ۱۱ کلک چاپ شد و در آنجا توضیح دادم که **وجدان زونر** یک رمان نواز نوع تجربی است که موضوع آن بیشتر «بحران وضعیت» است تا بحران سرنوشت).

رمان **وجدان زونر** بر اساس اول شخص مفرد نوشته شده و متأثر از افکار فروید و به قول بعضیها افکار شوپنهاور است، زیرا نوعی طنز بدبینانه (کلبی مسلکی) در آن نهفته است. موضوع و تم رمان، خاطراتی است که نویسنده بنا بر توصیه دکتر معالج خود که یک روانکاو است و برای ترک سیگار پیش او رفته، نوشته است. خودش می گوید بعد از مدتی متوجه شدم که مشکل من این نیست که به سیگار معتادم، بلکه مشکل این است که می خواهم سیگار را ترک کنم و همین ترک اعتیاد، تبدیل به یک اعتیاد جدید و مشکل ساز شده است! دکترش می گوید که چاره ات این است که خاطراتت را بنویسی و او شروع به نوشتن خاطراتش می کند که به صورت کتاب توسط همان دکتر «اس» چاپ می شود. اسوو در آخر کتاب می گوید به روانکاو عقیده ندارد و در واقع روانکاو را هجو می کند و می گوید با روانکاو نمی توان روحهای سرگشته را نجات داد، اما چون دکترم می گوید بنویس، من هم خاطراتم را از زمان کودکی تا به حال نوشته ام ولی خودم اعتقادی به آن ندارم و به همین دلیل است که خاطراتش را نیمه کاره رها می کند. دکترش یادداشتی در انتهای کتاب می آورد که زیباست و می گوید من به تو قول می دم که اگر برگردی و خاطراتت را ادامه دهی من اینها را چاپ کنم و بعد پول کلانی به دست خواهی آورد...

بعد از رمان **وجدان زونر**، اسوو نویسنده گی را ادامه داد و رمان، قصه کوتاه و کارهای زیادی نوشته که منتشر شده است. **وجدان زونر** یک بار با توصیه جویس به فرانسه ترجمه شده (۱۹۳۰) و بار دیگر گالیمار آن را منتشر کرده (۱۹۵۴) که اساس ترجمه فارسی، همین چاپ گالیمار است. رمان **وجدان زونر** یک تکمله هم دارد که سال ۱۹۶۹ چاپ شده و من خودم ندیدم، اما در نقدهایی که راجع به آن خواندم، دیدم که بعداً بقیه **وجدان زونر** را نیز نوشته است. اسوو در ۱۹۲۸ در اثر حادثه رانندگی جان به جان آفرین تسلیم کرد. همسرش خانم «لی ویا» خاطرات خود را نوشته که ترجمه انگلیسی آن به اسم همراه با اسوو در سال ۱۹۹۰ چاپ شده است.

دلم نمی خواهد حرفهایم را با مرگ تمام کنم. بنابراین، حرفهایم را با این جمله تمام می کنم که دکتر کلانتریان مترجم وفادار، مطمئن و از کسانی است که با راهنمایی ایشان و با تکیه بر انتخاب و تشخیص او می شود به سرزمینهایی که زبانشان را نمی دانیم، سفر کنیم، زندگی کنیم، بیاموزیم و لذت ببریم. باید این همه فروتنی، خردمندی و این همه شکیبایی او را ستود تا «انسانیت و... خردمندی» را یکجا ستوده باشیم.

## کارنامه مرتضی کلانتریان

ترجمه:

- لطف دیررس، آلن پیتون، نیل، ۱۳۴۸
- مرگ کیف، پیر، ژان رمی، آگاه، ۱۳۵۶
- دایی من بنژامن، کلودتیلیه، آگاه، ۱۳۵۶
- نقطه ضعف، آنتونیس ساماراکیس، آگاه، ۱۳۵۶
- رویا و تاریخ (آمریکا در دو قرن)، کلود ژولین، آگاه، ۱۳۵۷
- سیمای زنی در میان جمع، هاینریش بل، آگاه، ۱۳۶۳
- وجدان زونر، ایتالو اسوو، آگاه، ۱۳۶۳
- حقوق بین الملل در جهانی نامتحد، آنتونیو کاسسه، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی، ۱۳۷۰
- خاطرات یک پسر بچه ناقل، وامبا، روزنه، ۱۳۷۵
- نقش زور در روابط بین الملل، آنتونیو کاسسه، آگاه، ۱۳۷۵
- بررسی یک پرونده قتل، زیر نظر میشل فوکو، آگاه، ۱۳۷۵
- منم فرانکو، مانوئل واسکز مونتالبان، آگاه، ۱۳۷۵
- یک رأی داوری و دو نقد، دوپویی - لالیو - ریگو، آگاه، ۱۳۷۹
- قرارداد اجتماعی، ژان ژاک روسو، آگاه، ۱۳۷۹
- حقوق و ادبیات، فیلیپ مالوری، آگاه، ۱۳۸۱
- بشریت و حاکمیت ها، مونیخ - شملیه ژاندر، آگاه، ۱۳۸۲
- اندیشه های حقوقی، فیلیپ مالوری، آگاه، ۱۳۸۲ زیر چاپ

تألیف:

- مجموعه نظرهای مشورتی در زمینه مسائل کیفری، مرتضی کلانتریان - مرتضی محسنی، روزنامه رسمی، ۱۳۵۶
- داوری (بررسی مهم ترین نظامهای داوری بین المللی در جهان)، مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی، ۱۳۷۴